

نهضت قاضی سید شرف الدین ابراهیم

حملات جهانسور قوم مغول به فرماندهی سردار خونخوار آسیا چنگیز در آغاز قرن هفتم هجری قمری به ایران و ممالک دیگر از جمله، حوادثی بود که باتفاق جمیع مورخین اسلامی و اروپائی به بلائی آسمانی بیشتر شباهت داشت تا به حادثه‌های تاریخی. طوایف و قبایل مختلفی همواره به سرزمین ایران هجوم آورده‌اند و دست به کشتارهای عظیم و فجیعی زد مانند، اما هیچیک از این حملات مانند حمله مغول نبوده و اثرات و نتایج آن بدین پایه نمی‌رسیده است. مغولها در بعضی قسمتها مدنیت را بکلی نیست و نابود و برخی را نیز بکلی خالی از سکنه ساختند. این قوم در هجوم وحشیانه خود علاوه بر تخریب بلاد آباد و معمور و قتل و غارت، طومار علم و هنر را در محیط فضل پرور خراسان و ماوراء النهر درهم پیچیدند و با ویرانی کتابخانه‌ها و مراکز فضل و ادب و کشتار علما و فضلا ضربه بزرگی بر چشمه فیاض و پربرکت تمدن ایران وارد آوردند.

بهنگام حمله مغول به نواحی و شهرهای مختلف ایران، اتابک ابوبکر بن سعد از اتابکان فارس سیاست و تدبیری به خرج داد و با اوکتای قاآن جانشین چنگیز از در تبعیت و انقیاد درآمد و صلاح خود را در آن دید که فرمان مغول را گردن نهد و اقلیم فارس را از تعرض قوم مغول که در همان اوان یعنی در ۶۳۳ اصفهان را با خاک یکسان کرده بودند نجات بخشد بهمین نظر برادر زاده خود را بدربار اوکتای فرستاد و ملتزم پرداخت خراج فارس گردید (۱)

(۱) اتابکان فارس از این ببعده در واقع شاهان دست نشانده مغولها شدند. در قلمرو این گونه شاهان دست نشانده، افرادی بنام " باسقاق " مستقر بودند که ظاهرا وظیفه باسقاقان کمک به شاه برای دریافت مالیات بود اما در باطن مامور نظارت در کار او بودند و به همین سبب نیز محبوبیتی نداشتند. مظفرالدین قتلغ اتابک فارس فرمان

داد تا باسقاقان و شهنه مغولی را در مقری که تحت نگهبانی شدید قرار داشت، جای دهند تا آنان به هیچ وجه امکان تماس با رعایا را نداشته باشند. چه حضور این مغولان خود به وجهه فرمانروایان زبان می‌رساند. باسقاقان در فارس از سال ۶۶۰ ه. ق. در واقع نقش مأموران اداره امور دولت و صاحبان قدرت را بعهده داشته‌اند.

(تاریخ و صاف، چاپ بمبئی، ص ۱۵۷ و ۱۸۵، بنقل از کتاب تاریخ مغول در ایران، تألیف برتولد اشپولو، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۲۳-۳۲۲).

وبدین ترتیب خطه فارس را از دستبرد لشکریان مغول در امان داشت و از این به بعد فضلا و اهل علم و کسانی که از جلو سیل خانمان برانداز مغول گریخته و در جستجوی گوشه‌ای امن و راحت بودند در حوزه فرمانروائی اتابکان گرد آمدند. سعدی در مورد سیاست فرزند وی سعدمی گوید: اتابک با حسن سیاست و تدبیر خود به جای آنکه جهت مقابله با مغول سد اسکندر بسازد با سلاح زر به مقابله آنها شتافت و با این اقدام عاقلانه کشور را از خطر و انهدام قطعی رهائی بخشید.

سکندر به دیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یاء جوج تنگ

تراسد یاء جوج کفر از زرستم نه روئین چو دیوار اسکندر راست

در این دو بیت مقصود شاعر از "یاء جوج کفر" چنگیز خان است که اتابک با او از در صلح آمده و به او خراجی داد و جان مسلمانان شهر را از آسیب قهر او نجات بخشود و در اینجا شیخ اجل حسن تدبیر او را به اسکندر ترجیح داده است، زیرا اسکندر با دیوار روئین در مقابل هجوم یاء جوج مانعی بنا نمود، لیکن اتابک راه حمله یاء جوج کفر را با زرمسود ساخت. (۲)

در زمان هلاکو خان، اتابک ابوبکر از راه احتیاط پسر خود سعد را بخدمت خان مغول فرستاد. هلاکو او را به خوشی پذیرفت و فرمان حکومت آل سلغور را بر فارس تجدید نمود و زمانی که سعد به خدمت پدر بر می‌گشت اتابک ابوبکر وفات کرده بود. روابط حسناتابکان فارس با مغول مدتی ادامه داشت تا اینکه اتابک سلجوقشاه بن سلغور بن سعد بفرمان هلاکو و بدست التاجوسردار مغول بقتل رسید و پس از وی مردم شیراز آتش خاتون (۶۶۲-۶۶۳) دختر اتابک سعد دوم را به اتابکی برگزیدند لیکن از این تاریخ به بعد خطه فارس که قریب نیم قرن با تدبیر اتابکان سلغوری از استیلای مغول محفوظ مانده بود مطمح نظر ایشان قرار گرفت و سالی بیش طول نکشید که فارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانی گردید و سلسله اتابکان فارس بر افتاده مغول آنجا را تحت تصرف مستقیم خود گرفتند. مغولان برای آنکه بتوانند فارس را پس از مرگ آتش خاتون رسماً جزو قلمرو خود کنند او را به عقد منگو تیمور فرزند هلاکو خان در آوردند (۳) در سال ۶۸۳ در شیراز شورش شد و چون مغولان وی را در این شورش مقصر می‌دانستند لذا دستش را کاملاً از امور دولت کوتاه کردند آتش خاتون دستگیر

(۲) ادوارد برون، تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی)، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران

۱۳۳۹، ص ۲۱-۲۰

(۳) تحریر تاریخ و صاف (تجزیه الامصار و ترجمه الاعصار) به کوشش عبدالمحمد آبتی،

تهران ۱۳۴۶، ص ۱۱۴

شد و به سال ۶۸۵ در زندان در گذشت . (۴)

کم‌روشهای ظالمانه مغولان و عمال‌ستمگر آنها کینه و تنفر مردم آزادی دوست فارس را علیه مغول و همکاران محلی آنها برانگیخت . بنظر میرسد که کشته شدن سلجوقشاه سلغوری که از آن تاریخ ملک فارس بسکلی در قبضه تصرف بیگانان افتاد و بقول و صاف " فرومایگان برکارها تسلط یافتند " ، خشم مردم شیراز را برانگیخته است . و صاف می‌نویسد : " پس از قتل سلجوقشاه ، " دمر " که مشاور و چاکر " التاجو " (۵) بود گفت : شیراز را قتل عام باید کرد تا بار دیگر مردم آن خیال عصیان در سر نپورند . التاجو بدان رضا نداد و گفت : اهالی شیراز پیوسته اظهار بندگی کرده‌اند چگونه ملکی بدین آراستگی را بی حکم ایلخان خراب توان کرد . پس به مردم امان داد و شهنه‌ای بکماشت و . . . لشکر را اجازه بازگشت داد و خود به بندگی حضرت ایلخان شتافت . " (۶)

در همین زمان یعنی به سال ۶۶۳ هجری قمری بود که قیام بزرگ مردم در تحت قیادت قاضی سیدشرف‌الدین ابراهیم علیه‌حکومت مغولان در شیراز بوقوع پیوست . متأسفانه محققان تاکنون کمتر به مطالعه این نوع قیامها پرداخته‌اند و همچنین می‌توان گفت که بعلت اغراض خاص مورخان ، اطلاع دقیقی نیز در مورد آنها در دست نیست . اینان قهرمانانی بودند که باتکیه بر نیروی مردم به دفاع از حقوق انسانی برخاسته و در راه تحقق آن به مبارزه توسل جسته‌اند و خلاصه در این‌آشنائی است که باچهرهء این بزرگان انسانیت‌آشنای شویم و همت شجاعشان را در می‌یابیم و گزافه نیست اگر بگوئیم بیشتر این راد مردان در لباس رهبران بزرگ مذاهب و تصوف هدفشان برقراری نظامی بوده است که در آن همه‌ی انسانها برادر و برابر باشند و هریک باقتضای زمان و مکان رسالتی را بعهده گرفته‌اند . در بسیاری موارد اگرچه قیام و عصیان آنان را بیرحمانه فرونشاندند لیکن نهضت آنان و اینکه جان برکف دست نهاده و با ظلم و پلیدی مبارزه کرده‌اند درس عبرتی بوده است برای آیندگان یکی از آندسته‌افراد که تاکنون تحقیقی در خصوص وی صورت نگرفته قاضی سید شرف‌الدین ابراهیم است که با زورمندان و سروران دروغین در افتاد و سرانجام در راه هدف خودکشته شد . نگارنده با توجه به مدارک موجود به قیام و شرح حال وی پرداخته و نظرات مورخان را

(۴) همان اثر ، ص ۱۲۸ به بعد .

(۵) موقعی که در شیراز شورش شد و " اغل بیک " مامور مغولی بدست سلجوقشاه کشته

شد هلاکو از اینکار خشمگین شد و برای برقراری آرامش سیاهی به فرماندهی " التاجو "

و " تیمور " به شیراز فرستاد (تحریر تاریخ و صاف ص ۱۰۸) .

(۶) تحریر تاریخ و صاف ، ص ۱۱۱ .

در این زمینه بیان می‌دارد. البته باید یادآور شویم که قلت مدارک و منابع و اینکه مورخان زمان اوبه اقتضای وضع طبقاتی خود این نوع نهضت‌ها کوچک جلوه داده و گاه با نظر دشمنی به آن نگریسته‌اند ما را ناگزیر می‌سازد که در تحلیل به حدس و فرض اکتفا کرده و از نتیجه گیریهای قطعی خودداری کنیم و قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم.

ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر زرکوب شیرازی مؤلف کتاب "شیرازنامه" در خصوص وی می‌نویسد. . . "سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه علیا مجد و شرف و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او "قدنطق به الافاق وحدت به الرفاق" یک چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده و مدتی در خراسان عصا اقامت انداخته بود. هوا حکومت شیراز محرض او گشت. فوجی از تراکمه و از هر صنف طایفه با خود جمع کرد. با لشکری بر عزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود شبانکاره در حرکت درآمد. و نیز اعتماد هرچه تمامتر بر علم سیمیا داشت چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم حاصل کرده بود، دعوی مهدیگری باعث و محرض او گشت چون آوازه لشکر به شیراز در افتاد، ککچه با جمعی لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال آن لشکر کرد و نزدیک پل کواد (۷) اتفاق منازلت هر دو لشکر افتاد سید شرف الدین پشتمی نداشتند، هزیمت گرفتند. و سید را امام عالم شمس الدین عمر مشهدی صلی که از وعاظ شیراز بود، و جوقی از اعلام علماء که با او متفق بودند، هم در آنجا به قتل آوردند و وقت تلک الواقعة سنه ست وستین و ستمائۀ (۸).

شهاب‌الدین یا شرف الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف به "وصاف الحضرة"

(۷) پل کواد - یا بول (بوک) کواد. کواد به قول مؤلف فارسنامه ناصری (گ ۲۶ ص ۲۶) همان قصبه کواراست. "بلوک کواربا آن که در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین از سردسیرات فارس است آب بلوک از رودخانه سیاخ است که شاه بهمن پسر اسفندیار کیانی بندی بر این رودخانه بسته، آب را بر تمام دهات این بلوک جز ناحیه فرستگان سوار کرده است "ظاهرا" از پل رودخانه کواد که در نسخه چاپی شیراز نامه آمد، پل این رودخانه می‌باشد و حدس دیگر با آشنائی به رسم الخط نسخه حکمت بر این است آن چه که به صورت بول (بوک) آمده صورت تحریف شده بلوک کواد باشد (از تعلیقات شیراز نامه، ص ۲۲۶).

(۸) ابوالعباس معین الدین احمد، شیراز نامه، بکوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۰ - ۸۹ مؤلف شیراز نامه تاریخ واقعه را ۶۶۶ ذکر کرده در حالیکه وصاف تاریخ این حادثه را رجب ۶۶۳ می‌داند. (تحریر تاریخ وصاف ص ۱۱۲).

که بهنگام وقوع این حادثه به سال ۶۶۳ در شیراز تولد یافته و بعدها مورد توجه تنی چند از وزرای معروف ایلخانان قرار گرفته و ممدوح غازان خان و الجایتو بوده در مورد " قاضی القضاة شرف الدین ابراهیم " می نویسد :

" اوسیدی عظیم الشان بود . مدتی از وطن خود مهاجرت کرد و درخراسان اقامت گزید . به علت زهد و پرهیز و ریاضاتی که داشت گروهی دست ارادت به او دادند و از او کرامات بسیار نقل کردند . چون خواست ازخراسان به شیراز آید درراه آغاز دعوت کرد و خلقی بدو گزیدند . به هر موضعی که می رسید طایفه‌ای با وی همراه میشدند معتقد بود که اومهدی آخرالزمان است . گویند از ضمائر مردم خبر می داد چون این کرامات شایع شد مردم نیز چیزی بر آن مزید کردند و گفتند مثنی سنگریزه از زمین برمی دارد ودعائی بر آن می دمند و می افشاند ناگاه هریک سواری زره پوش با شمشیر و نیزه می گردد .

سید بالشگری به قصد تصرف شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد . در آن وقت شهنکی شیراز به عهده باسطو بود و کلهج نایب دیوان اتابگی بود . پس از مشاورت بالشگری از مغول و مسلمان بیرون آمدند ، نزدیک پل کواردوسپاه بهم رسیدند در افواه افتاده بود که جز این لشکر ظاهر لشگری عظیم از اشخاص غیبی دارد ونیز هرکس که به قصد ایشان دست به سلاح برد فالج گردد . این امر سبب شد که در آغاز هیچ کس را یا رای پیشدستی درمقاتلت نبود ، ناگاه از گوشه‌ای برسبیل امتحان دو سه تن ترسان و لرزان تیری انداختند و فلج نشدند سید در قلب سپاه ایستاده بود تکبیر گویان حمله کرد ، لشکر مغول به یک بار از جای جنبید گروهی از ترکمانان راه گریز پیش گرفتند و لشکر پراکنده شد ، مغولان کشتاری سخت بکردند ، سید نیز بقتل رسید . این حادثه در رجب سال ۶۶۳ واقع شد . وقتی خبر خروج سید (شرف الدین ابراهیم) به هلاکو رسید بر آشت و التاجو را به جرم آنکه به پیشنهاد نوکر خود گوش نداد و مردم شیراز را قتل عام ننموده هفده چوب بزد . پس فرمان داد تا ده هزار سپاهی به شیراز آیند و در آن سرزمین همان کشتن عام کنند که در عصر چنگیز خان در بلاد ماوراء النهر کردند . در این هنگام خبر رسید که سید اشرف الدین (شرف الدین) بقتل رسیده و مردم شیرازی تقصیر بوده اند . بدین واسطه خداوند آن بلا را از مردم شیراز دفع کرد (۹)

سید محمد بن سید برهان الدین خوارزمشاه معروف به میر خواند مورخ مشهور عصر تیموری که طرف عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا و از دست پروردگان وزیر ادیب و ادب پرور آن پادشاه ، امیر علی شیر نوائی بوده به قیام قاضی القضاة سید شرف الدین ابراهیم اشاره

کرده و معلوم می‌گردد که مطالب خویش را عیناً از وصاف رونویسی نموده‌است (۱۰) عباس اقبال آشتیانی نیز در کتاب تاریخ مغول مطالبی را بدون تحلیل در خصوص قاضی سید شرف‌الدین ابراهیم بنقل از وصاف ذکر کرده است (۱۱).

مورخان اروپائی هم که در تاریخ مغول مطالعاتی دارند نتوانسته‌اند قیام سید شرف‌الدین را خوب تجزیه و تحلیل کنند و برخی از آنان واقعه را بهمانگونه که در منابع ایرانی موجود است بیان داشته‌اند (۱۲).

از محتوای نوشته‌های مورخان در این خصوص چنین استنباط می‌شود که قیام اتابک سلجوقشاه سرنوشت فارس را تغییر داد و مغولان خواستند کم کم این ایالت را نیز تحت سلطه مستقیم مغولان درآورند و در این موقع بود که ظلم و ستم مغولان و سنگینی مالیاتها مردم را بر آن داشت که اطراف انسانی دانا و با اراده و از جان گذشته گرد آیند و نهضتی عظیم بفرماندهی قاضی سید شریف‌الدین ابراهیم برپاکنند مورخان ممدوح مغولان آنزمان نیز ناچار به اعتراف شده‌اند که سید شرف‌الدین مردی عظیم‌الشأن و شایسته‌مجد و عظمت و بزرگی بود لیکن در مجموع باقتضای وضع طبقاتی خود قیام آنان را که صرفاً رنگ مردمی داشته بی اهمیت تلقی داده و شاید حقایق را به صورتی که اتفاق افتاده بیان نکرده‌اند و احتمالاً مانند بعضی از بزرگانی که در گذشته به تهمت زندقه گرفتار گشته بودند قاضی سید شرف‌الدین نیز به تهمت ادعای مهدیگری دچار آمده است. احتمال می‌رود نسبتی که در این مورد به وی داده‌اند غرض‌الود و افسانه آمیز است. از این رو به دشواری می‌توان از روای غبار افسانه، سیمای واقعی او را دید، همچنین اتحاد سپاه مسلمانان و مغول این نکات ثابت می‌کند که مخالفانش خواسته‌اند وی را باین علت که ادعای مهدویت دارد در نظر مسلمانان و مردم فارس زشت و ناپسند جلوه بدهند. از طرف دیگر شاید بین مردم آنچنان محبوبیتی پیدا کرده که بسیاری او را یگانه امام واقعی شمرده و مقامی شبیه به مهدویت برای او قائل شده‌اند.

نهضت او ظاهراً در بین عامه مردم طرفدارانی پیدا کرده چنانکه وصاف می

بغیه در صفحه ۵۱

"(۱۰) میرخواند، روضة الصفا، تهران ۱۳۳۹، ج ۶۲۲ - ۶۳۰

(۱۱) عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، چاپ سوم، ص ۳۹۲ - ۳۹۱

(۱۲) بعنوان مثال.

H. H. Howarth; History of the Mongols; From 9th to The 19th century; 111; London 1876-77; 111; 203-204.

یک چند درد یار خراسان رفت
 ایدون بملک پارس ز بدبختی
 ایدرز بهر نسخه نخواهد برد
 درملک فارس بنده سفر کردم
 چون صیرفی نبود در آن بازار
 آوخ که بنده در بر این مردم
 حالم چو زلف شاهد تانارست
 از فضل شد قصور مرا حاصل

صیت سخن به گنبد دوارم
 سرگشته گرد خویش چو پرگارم
 طومار شعر خواجه عطارم
 چون تاجر و متاع گهر بارم
 سودی نداد گوهر شهوارم
 مانند مست در بر هشیارم
 با طبع گرچه نافه تاتارم
 این فضل ، یا که قصر نیشمارم... الخ

با نقل قطعه کوتاه دیگری از وی سخن را بپایان می‌بریم .

افکنده دور چرخ زبس در کشاکشم
 از دست روزگار شب و روز و سال و ماه
 چون آفتاب تا که فتادم درین دیار
 آزادهوار تا شوم از درد سر خلاص
 در دسر خمار چو من گر کشیده‌ای
 قطعه بالا را سرائی در هنگام اقامت در نیشابور سروده و آنرا برای شاهزاده سردار
 ساعد نیری حاکم نیشابور فرستاده و در آن از وی درخواست باده کرده است .

در حیرتم که بار اقامت کجا کشم
 صاحب‌دلی کجاست که ببیند چه میکشم؟
 خاک ره ست بستر و بالین و مفرش
 خود را مگر بدرگه شهزاده واکشم
 از نشئه عنایت خود ساز سرخوشم

بقیه از صفحه ۴۰

نویسد: "چون خواست از خراسان به شیراز آید در راه دعوت آغاز کرد و خلقی
 بدو گرویدند به هر موضعی که می‌رسید خلقی با وی همراه می‌شدند."
 در پایان شاید بتوان این نظریه را قبول کرد که قاضی شرف‌الدین ابراهیم
 مردی پاک و زاهد و از جان گذشته بود که در مقابل هیچ مشکلی عقب ننشست و
 برای تحقق بخشیدن به آرزوهای خویش ستم‌دیدگان نومید ایرانی را برضد دستگاه
 حکومت هلاکوخان مغول جمع آورد و دلیرانه با آنها مبارزه نمود و سرانجام در راه هدف
 خویش جان خود را از دست داد .